

برنامه روزانه شیعیان واقعی (۱)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

امام سجاد علیه السلام برنامه «شبانۀ» شیعیان واقعی را عبادت، توبه، انابه، قرائت قرآن و ستایش خداوند و برنامه «روزانۀ» آنان را بردباری، نیکوکاری و پرهیزکاری، مردم‌داری و ارتباط خداپسندانه با مردم، جلب رضایت خدا و اجتناب از حرام و گناهان و عمل به تکالیف واجب خدا برمی‌شمارند. یک مسلمان طبق تصریح قرآن کریم، در برابر هر رفتار ناپسندی باید با مدارا، بردباری و مدیریت رفتار خود و کاملاً حساب شده عمل کند. علم و دانایی و آگاهی از تکالیف دینی، نیکی کردن و پرهیزکاری از جمله ویژگی‌های شیعیان است. ترس از خدا از یک‌سو، لازمهٔ باورداشت خدای سبحان و از سوی دیگر، عامل حرکت و کوشش و عمل. اما بزرگ‌ترین عذاب شیعیان، حرمان از گفت‌وگو با خدای سبحان است.

کلیدواژه‌ها: شیعیان، بردباری، دانایی، نیکوکاری، پرهیزکاری، ترس از خدا.

امیرمؤمنان علیه السلام پس از بیان برنامه شبانه شیعیان واقعی (عبادت، توبه، خواندن قرآن و تسبیح و ستایش خداوند)، برنامه روزانه آنها را شرح می‌دهند و می‌فرمایند: «أَمَّا الشَّهَارُ فَحُلَمَاءُ عُلَمَاءَ بَرَزَةٌ أَتْقِيَاءُ بَرَاهِمُ خَوْفُ بَارِيهِمْ فَهُمْ أَمْثَالُ الْقِدَاحِ»؛ شیعیان واقعی و پرهیزگاران در روز، دانشمندانی بردبار و نیکوکارانی باتقوا هستند. ترس پروردگارشان آنها را چنان ضعیف کرده که همچون تیری لاغر و باریک شده‌اند.

شب بهترین فرصت برای ارتباط با خداوند است. از این رو، شیعیان واقعی شب را به عبادت، توبه و مناجات با خدا و تسبیح پروردگار خود می‌پردازند. اما در روز که باید با مردم نیز ارتباط داشته باشند، می‌کوشند به بهترین شکل با همگان رفتار کنند. آنان که همواره به یاد خداوند و در پی جلب رضا و خشنودی اویند، رفتارشان با مردم، خداپسندانه و ممتاز خواهد بود. هر مسلمانی در فعالیت روزانه خود، از جمله در ارتباط با مردم، باید از گناهان و کارهای حرام خودداری ورزد و به تکالیف واجب خود عمل کند. شیعیان واقعی از این نظر سرآمدند و بیش از دیگران به انجام واجبات و پرهیز از محرمات پایبندند. حضرت به چهار ویژگی ممتاز و برجسته شیعیان واقعی که در برنامه روزانه آنها و ارتباط با مردم آشکار می‌شوند و آثاری ارزشمند بر جای می‌گذارند، اشاره می‌کنند.

بردباری شیعیان واقعی

نخستین ویژگی شیعیان واقعی که در ارتباط با مردم آشکار می‌شود، بردباری است. انسان در زندگی اجتماعی و ارتباط با دیگران، گاه با برخوردها و مسائلی که خلاف میل او و ناخوشایند و گاه خلاف شرع است، روبه‌رو می‌گردد و خشمگین می‌شود. در نتیجه این خشم، افراد متناسب با مرتبه معرفت، ادب و ایمانشان واکنش‌هایی گوناگون نشان می‌دهند که گاه از دایره شرع خارج است و گناه به‌شمار می‌آید. گاهی انسان از دیگری رفتاری ناپسند می‌بیند که خشمگین می‌شود. سپس کار به پرخاشگری و گاه درگیری و توهین و فحاشی

می‌انجامد. چنین واکنش‌های زشت و غیراخلاقی از آن‌روست که انسان به زیور بردباری و پرهیزگاری آراسته نشده است. اگر انسان با تمرین و خودسازی بر نفس خود چیره شده و به گوهر بردباری دست یافته باشد، در برابر هر رفتار ناپسند، واکنش شتاب‌زده و غیرعقلانه نشان نمی‌دهد، بلکه پس از تأمل، وظیفه خود را انجام می‌دهد. اگر با خاموشی و چشم‌پوشی از خطای دیگران مسئله پایان می‌یابد، همین شیوه خداپسندانه و سفارش‌شده خداوند را برمی‌گزیند: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (فرقان: ۷۲)؛ [بندگان شایسته خدا] کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر بیهوده و ناپسند بگذرند با بزرگواری بگذرند.

وقتی کسی به انسان اهانت می‌کند یا فحش می‌دهد، بهترین شیوه برخورد آن است که وانمود کند نشنیده است و بدون هیچ واکنشی، از آنجا دور شود. در این صورت، شخص توهین‌کننده به رفتار زشتش ادامه نمی‌دهد و فتنه و درگیری پیش نمی‌آید. اگر انسان بردبار باشد، در برابر رفتار ناپسند دیگران خاموش می‌ماند و آن را صبورانه نادیده می‌گیرد. گاهی انسان در برابر رفتار ناپسند دیگران مجبور است پاسخی بدهد و اگر وی برآشفته شود و بر اعصاب خود چیره نباشد، چه بسا سخنی نسنجیده می‌گوید که منشأ فتنه و درگیری می‌شود. اما اگر بردبار باشد، واکنشی شتاب‌زده نشان نمی‌دهد و بدگویی و رفتار زشت دیگران را با لبخند و سخن شایسته و محبت‌آمیز پاسخ می‌گوید که هم موجب پشیمانی شخص هتاک می‌شود و او را از رفتار زشت خود شرم‌زده می‌کند و هم فتنه و اختلاف رخ نمی‌دهد. انسان مؤمن همواره بردبار است و حتی هنگامی که بنا بر تکلیف شرع امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، منفعلانه و شتاب‌زده عمل نمی‌کند و با بردباری رفتاری سنجیده، حساب‌شده و پسندآموز خواهد داشت. بردباری از ویژگی‌های برجسته پیامبران است و خداوند در مقام ستایش از حضرت ابراهیم علیه السلام او را بردبار می‌خواند و می‌فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ» (توبه: ۱۱۴)؛ همانا ابراهیم بسیار غم‌خوار و بردبار بود.

نمی‌کند که او آن سخنان را گفته است. اگر این فرد بردبار بود، عنان اختیار از کف نمی‌داد و بر خود چیره می‌شد و رفتاری نمی‌کرد که پشیمانی در پی داشته باشد.

دانایی، نیکوکاری و پرهیزگاری؛ زینده شیعیان واقعی

ویژگی دوم شیعیان واقعی که در برنامه روزانه آنها آشکار می‌شود، علم و دانایی است. بسیاری از مردم کارهای خوب را می‌شناسند و از تکالیف و وظایف خود آگاه‌اند، اما نقش علم در تکامل انسان و پیشرفت جامعه و فضیلت بودن آن برای همگان روشن نیست. به‌ویژه کسانی که عمل‌گرا هستند و به رفتار بیشتر توجه دارند، کمتر به دانش و آگاهی اهمیت می‌دهند. آنان فضیلت افراد را به اعمال و رفتار خارجی آنان منحصر می‌دانند. از دیدگاه آنان هرکس کمیت و حجم رفتارش بیشتر است، بافضیلت‌تر و باکمال‌تر است و در ارزیابی افراد به کیفیت رفتارشان توجه ندارند. حال آنکه علم، کلید دستیابی به فضایل و کسب مراتب کمال و تعالی است و تا انسان از فضایل انسانی و کمالات الهی آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند در جهت کسب آنها بکوشد.

سومین صفت شیعیان واقعی و پرهیزگاران در کلام امیرمؤمنان علیه السلام نیکی کردن است که رفتاری ظاهری به‌شمار می‌آید. به‌طورکلی، رفتارهای ظاهری دو گونه‌اند:

۱. اعمال و رفتارهای اثباتی که باید انجام گیرند؛
۲. اعمال و رفتارهای سلبی و نکوهیده که باید از آنها پرهیز شود.

عنوان عامی که همه رفتارهای خوب می‌گیرند و قرآن بر آن تأکید دارد، واژه «بِرّ» است. این واژه معمولاً درباره رفتارهای خوب ظاهری کاربرد دارد، اما گاهی موارد استفاده آن گسترش می‌یابد و به رفتارهای باطنی نیز گفته می‌شود. خداوند درباره برخی از مصادیق برّ می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ

انسان مؤمن و پیرو امیرمؤمنان علیه السلام باید مدارا و بردباری را تمرین، و رفتار خود را مدیریت کند. حتی اگر جایی لازم بود که برخوردی تند و خشن داشته باشد یا شمشیر بکشد، باید حساب‌شده عمل کند و با چیرگی بر رفتارش از دایره اخلاق و شرع خارج نشود. اگر به خشونت و برخورد قهرآمیز نیاز نبود، می‌کوشد با برخوردی محبت‌آمیز، صحنه توهین و جسارت به خود را تغییر دهد و فضای صمیمیت و دوستی را جایگزین آن سازد. درهرحال باید بکوشد بدی و دشمنی را با نیکی و خوبی پاسخ گوید، که این سفارش خداوند است: ﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ (فصلت: ۳۴)؛ و نیکی و بدی برابر نیست. [بدی دیگران را] به شیوه‌ای که نیکوتر است دور کن که [اگر چنین کنی] آن‌گاه آنکه میان تو و او دشمنی است، همچون دوستی نزدیک و مهربان شود.

به فرموده خداوند، اگر ما در برابر کسی که با ما دشمنی می‌کند، به نیکویی برخورد کنیم، بر اثر رفتار نیکو و شایسته ما او دست از دشمنی برمی‌دارد و از اخلاق نیکوی ما اثر می‌پذیرد، و چه بسا به یکی از دوستان صمیمی ما تبدیل شود. شرط نشان دادن این برخورد نیکو آن است که ما با تمرین، بر رفتارمان چیره شویم و به بردباری آراسته گردیم.

شاید علت اینکه امیرمؤمنان علیه السلام بردباری را نخستین ویژگی شیعیان واقعی که در برخورد آنان با دیگران آشکار می‌شود، برشمرده‌اند و از میان ویژگی‌های نیکو و پسندیده فراوان، بر آن تأکید کرده‌اند، این باشد که ما از اهمیتش کمتر آگاهییم و چه بسا آن را فضیلت به‌شمار نمی‌آوریم. ما به نقش بردباری در جلوگیری از نفوذ شیطان در انسان و پیشگیری از بسیاری درگیری‌ها و اختلاف‌ها و تأثیرش در موفقیت انسان در زندگی بی‌توجهیم. وقتی انسان خشمگین می‌شود، گاهی چنان کنترلش را از دست می‌دهد که نمی‌فهمد چه می‌گوید و چه می‌کند. در حال خشم، شیطان کاملاً بر او چیره می‌شود و سخنانی بر زبانش جاری می‌کند که پس از فروکش کردن خشمش، از گفتن آنها خجالت‌زده می‌شود. چه بسا باور

عَلَىٰ حَبِيْبِهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِيْنَ وَابْنِ السَّبِيْلِ وَالسَّائِلِيْنَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلَاةَ وَاَتَى الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوْا وَالصَّابِرِيْنَ فِي الْبُاسِ وَالضَّرَّاءِ وَحِيْنَ الْبُاسِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ﴿ (بقره: ۱۷۷)؛ نیکوکاری، [تنها] آن نیست که روی خویش به سوی خاور و باختر فرادارید، بلکه نیکوکاری آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال را با آنکه دوست دارد [یا از بهر دوستی خدا] به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و واماندگان در راه و خواهندگان و در [راه آزادی] بردگان بدهد و نماز برپا دارد و زکات بدهد، و نیز وفاداران به پیمان خویش چون پیمان ببندند و [به‌ویژه] شکیبایان در سختی و تنگ‌دستی و رنج و بیماری و به‌هنگام کارزار. آنان‌اند که راست گفتند و آنان‌اند پرهیزکاران.

ازجمله موارد نیکوکاری، نیکی کردن به پدر و مادر است که خداوند بر آن تأکید کرده و در کنار سفارش به پرستش خویش، بدان سفارش فرموده است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ﴾ (بقره: ۸۳)؛ و [به یاد آرید] آن‌گاه که از فرزندان اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای را پرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و تهی‌دستان نیکی کنید.

می‌توان گفت: «پر» با «احسان» مترادف است و طیفی گسترده از رفتارها، ازجمله واجبات را که برای خداوند انجام می‌شوند، دربر می‌گیرد. برّ و احسان، رفتاری است که در جهت تکامل و تعالی و نیل به سعادت انجام می‌شود و اگر در جهت خدمت به مردم به کار گرفته شود، با انگیزه الهی و بدون منت و چشمداشت انجام می‌پذیرد. معمولاً افراد در خدمت کردن به یکدیگر کاسب‌کارانه عمل می‌کنند. اگر سفره مهمانی می‌گسترند، کسانی را به مهمانی دعوت می‌کنند که پیش‌تر در مهمانی آنها حاضر شده‌اند؛ یا به کسانی هدیه می‌دهند که پیش‌تر، از آنان هدیه دریافت کرده‌اند. وقتی کسی خانه‌ای می‌خرد، می‌کوشند هدیه‌ای در حد و اندازه هدیه‌ای که آن شخص پیش‌تر برایشان آورده تهیه کنند. پس در خدمت

و نیکی به یکدیگر بده‌بستان دارند و محاسبات مادی را از نظر دور نمی‌دارند. اما مؤمنان واقعی در خدمت به هم‌نوعان خود بده‌بستان ندارند و انگیزه آنها تنها الهی است. اگر تصمیم می‌گیرند به کسی هدیه بدهند، توجه نمی‌کنند که آن شخص پیش‌تر به آنها هدیه داده است یا نه، و خوی تجارت‌پیشگی و کاسب‌کارانه ندارند. البته اگر کسی به انسان هدیه داد، او اولی و سزاوارتر به هدیه گرفتن است و در روایات به هدیه دادن سفارش گردیده و عامل دوستی و محبت معرفی شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «نِعْمَ النَّسِيُّ الْهَدِيَّةُ أَمَامَ الْحَاجَةِ وَقَالَ: تَهَادَوْا تَحَابُّوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِالصُّغَائِرِ» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۷۵، ص ۴۴، ح ۱)؛ بسیار پسندیده و نیکوست هدیه دادن پیش از اظهار نیاز، و آن حضرت فرمود: به همدیگر هدیه بدهید تا همدیگر را دوست داشته باشید؛ چراکه هدیه کینه‌ها را از بین می‌برد. اما مؤمن در احسان و خدمت به دیگران و حتی هدیه دادن در پی جلب خشنودی خداست و در پی آن نیست که دیگران از او خوششان بیاید، و نیز تنها بر آن نیست به کسی خدمت و نیکی کند که به او خدمت و نیکی کرده است.

مضمون برخی روایات آن است که مؤمن باید خیرخواه همه انسان‌ها، حتی افراد فاسد و گنهکار باشد (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۶۴۱) و در پی راهنمایی آنها برآید و از اینکه برخی با معصیت و گناه گرفتار عذاب جهنم می‌شوند، ناراحت گردد. اگر حتی ناراحتی‌ای برای افراد گنهکار پیش آمد، در پی رفع آن برآید. یا به دیدار بیماران برود و درکل از هر خدمتی که از او ساخته است درحق دیگران کوتاهی نکند. آشکار است که نیکی به دیگران به موارد واجب محدود نمی‌شود و هر نوع خدمت به دیگران را که برای رضای خداوند انجام می‌پذیرد، دربر گیرد؛ خواه واجب باشد، خواه مستحب. البته بر خدمت به برخی مانند پدر و مادر بیشتر تأکید شده است؛ تا آنجا که حضرت عیسی علیه السلام که پدر نداشت، وقتی با اعجاز الهی در گهواره به سخن درآمد، فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا

جنگ‌ها از تیر و کمان استفاده می‌کردند. تیر از چوبی مخصوص و محکم تهیه می‌شد که به راحتی نمی‌شکست. آن چوب‌ها را افسردی ماهر می‌تراشیدند و نوکشان را تیز می‌کردند تا به راحتی از کمان بگذرد و در هدف فرو رود. یک تکه چوب برای اینکه به تیر تبدیل شود، باید با حوصله و مهارت و ابزارهایی خاص تراشیده شود. پس از مدتی که بخش‌های زاید آن تکه چوب تراشیده و خراطی شد و چوب کاملاً صیقل خورد و نوکش تیز گردید، می‌توان از آن در جنگ و شکار استفاده کرد. حضرت با تشبیه زیبای خود می‌فرمایند که شیعیان واقعی و پرهیزگاران بدن‌هایشان بر اثر خوف مداوم از عذاب خداوند چون تیر لاغر و تکیده شده است؛ تو گویی بدنشان را تراشیده‌اند. پس از بیان این مطلب که خوف از خدا مؤمن را لاغر می‌کند، این پرسش به ذهن انسان می‌رسد که آیا خوف از خدا آن قدر در نیل انسان به تعالی و سعادت نقش دارد و از چنان اهمیت و قدرتی برخوردار است که انسان را تکیده و لاغر می‌گرداند؟ البته باید در نظر داشت که این ویژگی شیعیان واقعی در قالب استعاره و تشبیه جای گرفته است، و در تشبیه، دقت‌های عقلی در نظر نیست و بنای آن تنها برای برجسته کردن مشبه‌به است. توضیح اینکه افراد تن‌پرور و شکم‌باره، پیوسته در پی فراهم آوردن لذایذ دنیوی و استفاده از غذاهای رنگارنگ‌اند، و در نتیجه چاق می‌شوند؛ اما کسانی که تن‌پرور نیستند و در مصرف غذا صرفه‌جویی می‌کنند، یا افراد فقیری که به غذای کافی دسترس ندارند، بدنشان لاغر می‌شود.

معمولاً در اذهان مردم، خوف از خدا به خوف از عذاب خداوند تفسیر می‌شود؛ در صورتی‌که در آیات و روایات متعلق خوف از خدا، تنها خوف از آتش جهنم نیست و متعلق‌های دیگری نیز برای آن برشمرده‌اند. برای نمونه در برخی از آیه‌های قرآن، متعلق خوف، مقام الهی است؛ مانند آیه «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَيَأْتِي الْجَنَّةَ هَيَّ الْمَأْوَىٰ» (نازعات: ۴۰-۴۱)؛ و اما هرکسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگار خود بیم داشته باشد و خویشتن

كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبِرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم: ۳۰-۳۲)؛ [عیسی به سخن آمد و] گفت: من بنده خدایم. به من کتاب داده و مرا پیامبر ساخته است؛ و مرا هر جا که باشم بابرکت ساخته و تا زنده باشم به نماز و زکات سفارش کرده است و مرا به مادرم نیکوکار کرده و مرا گردنکشی بدبخت نگردانیده است.

پس از یادآوری ویژگی نیکوکاری که انجام همه کارهای مثبت و ارزشمند، از جمله خدمت و نیکی به دیگران را دربر می‌گیرد، حضرت به ویژگی چهارم شیعیان واقعی یعنی تقوا اشاره می‌کنند که در اینجا به معنای پرهیز از گناه و کارهای ناشایست و ناصواب است؛ گرچه «تقوا» در لغت به معنای حفاظت و صیانت از وظایف و تکالیف است که لازمه آن، پرهیز از گناه و مخالفت با دستورهای خداوند است. به عبارت دیگر، گرچه تقوا هم عمل ایجابی و هم سلبی را دربر می‌گیرد، معمولاً وقتی «تقوا» در کنار «بِرّ» که رفتاری ایجابی است قرار می‌گیرد، به معنای رفتاری سلبی و پرهیزگاری است. برای نمونه، خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَالْتَفَتُوا وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...» (مائده: ۲)؛ و یکدیگر را بر نیکوکاری و پرهیزکاری یاری دهید و یکدیگر را بر گناهکاری و ستم بر دیگران یاری نکنید. در این آیه که «تقوا» در کنار «بِرّ» آمده است، تقوا به رفتار سلبی که همان پرهیز از گناه است باز می‌گردد و «بِرّ» به معنای رفتار مثبت است. در ترجمه تقوا نیز اغلب آن را به پرهیزگاری و متقین را پرهیزگاران ترجمه می‌کنند.

ترس شیعیان واقعی از خدا

در ادامه، حضرت در بیان اثر خوف از خداوند، در تشبیهی بسیار زیبا و ادیبانه می‌فرمایند: «بَرَاهِمُ خَوْفٌ بَرَاهِيهِمْ فَهَيْمٌ أَمْثَالُ الْقِدَاحِ»؛ ترس پروردگارشان آنها را چنان ضعیف کرده که همچون تیری لاغر و باریک گشته‌اند. در نهج البلاغه به جای تعبیر بالا، تعبیر زیبای «قَدْ بَرَاهِمُ الْخَوْفُ بَرِي الْقِدَاحِ» (ترس از خدا آنان را چونان تیر تراشیده) به کار رفته است. پیشینیان در

را از آرزو و کام دل بازدارد، جایگاهش همان بهشت است.

به هر حال، در آیات و روایات فراوانی خوف از خداوند ستایش شده است و با تعبیرهایی گوناگون از آن سخن به میان آمده است. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بینه: ۸۷-۸۷)؛ [و] کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند، ایشان‌اند بهترین آفریدگان. پاداش ایشان نزد پروردگارشان بهشت‌های پاینده است که از زیر آنها جوی‌ها روان است. در آنجا همیشه جاودانه باشند. خدای از آنان خشنود است و آنان از خداوند خشنودند. این [پاداش] برای کسی است که از پروردگار خود بترسد.

در آیه دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ...﴾ (فاطر: ۱۸)؛ جز این نیست که تو کسانی را بیم می‌دهی. [بیم دادن تو تنها در کسانی اثر می‌کند] که از پروردگارشان در نمانند و نماز را برپا داشته‌اند. همچنین در جای دیگر، خداوند علم را عامل خشیت و ترس از خود معرفی کرده، می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ (فاطر: ۲۸)؛ از بندگان خدا تنها دانشوران (عالمان ربانی) از او می‌ترسند.

در روایتی رسول خدا ﷺ، ترس از خداوند را سرچشمه و سرآمد حکمت و دانایی معرفی کرده، می‌فرماید: «وَرَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ» (دیلمی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۷۳)؛ سرآمد و سرچشمه حکمت، ترس از خداست.

ترس از خدا؛ لازمه باورداشت پروردگار و آخرت

در برابر کسانی که از فرجام کار خود می‌ترسند و ترس از خداوند و عذاب جهنم، آنها را به مواظبت بر رفتارشان وامی‌دارد و موجب می‌شود که به وظایف و تکالیفی که دین بر دوش ایشان نهاده عمل کنند، کسانی قرار دارند که از هیچ‌یک نمی‌ترسند؛ حتی می‌کوشند زمینه‌های ترس را در

وجود خویش از بین ببرند. در جوامع لائیک و جوامعی که از فرهنگ اسلامی اصیل برخوردار نیستند و مشروبات الکلی فراوان می‌نوشند، این افراد بسیار یافت می‌شوند. افرادی که در قبال آخرت بی‌توجه‌اند و می‌کوشند با مصرف مشروبات الکلی غم‌ها و ناراحتی‌ها را از خود بزدايند و در برابر آنچه پیرامونشان می‌گذرد، بی‌خیال و بی‌اعتنا باشند. منشأ فکری و شناختی زدودن ترس و نگرانی و سرمست ساختن خود، اصیل شمردن لذت است. طبیعی است کسی که لذت و هوس، مطلوب اوست، در پی طرد آنچه نافی لذت است برمی‌آید و با تلقین و شادمانی و رقص و پایکوبی و نوشیدن مشروبات الکلی و استفاده از مواد مخدر، خود را از غم و ناراحتی می‌رهاند و بی‌خیال و سرمست از لذت و شهوت، در پی امیال خود و شکم‌بارگی برمی‌آید. یکی از آثار ظاهری این روحیه و رفتار بر بدن انسان، چاقی است.

اساس منطق لذت‌پرستی و اصیل دانستن لذت، پوچ و بی‌هدف دانستن زندگی و نفی آخرت است. این منطق و نوع نگرش به زندگی که طی قرن‌های اخیر بر پایه آن، مکتب نیهیلیسم شکل گرفت، پیشینه‌ای بس طولانی دارد. معتقدان به آن منطق بر این باورند که انسان چون حیوانی بیش نیست، پس تا زنده است باید از زندگی‌اش لذت ببرد و به کام‌جویی از دنیا و سرمستی پردازد و خوش باشد. او ورای این دنیا هدف و مقصدی ندارد و هدفش تنها لذت‌جویی و خوش‌گذرانی است. در مقابل، کسانی که ورای دنیا برای خود فرجامی قایل‌اند و دغدغه آخرت دارند، می‌کوشند به وظایف و مسئولیت‌هایشان عمل کنند، و پیوسته نگران سرنوشت خویش‌اند. ایشان بیم آن دارند که غفلت از وظایف و انجام دادن کارهای ناشایست موجب هلاکت و بدبختی‌شان شود. وقتی انسان باور کرد که مقصد و هدفی متعالی دارد و نباید چون حیوانات، تنها به خوردن و کام‌جویی از دنیا پردازد و دانست برای انسان حساب و کتابی هست که بر پایه آن بازخواست می‌شود، بیشتر به وظایف و مسئولیت‌های خود می‌اندیشد. طبیعی است که هرچه به تأمل و تفکر درباره آینده

فرجامی بد برای رفتارش رقم می‌خورد، نگران می‌شود و از عاقبت خود بیمناک می‌گردد؛ چون در زندگی نیز تنها یقین به آسیب‌ها و خطرات و بیماری‌ها موجب ترس و نگرانی انسان نمی‌گردد و احتمال دچار شدن به آن امور نیز موجب ترس و نگرانی انسان و تلاش برای پیشگیری از آنها می‌شود. وقتی انسان احتمال داد که به بیماری واگیرداری چون طاعون و وبا دچار می‌شود، در پی پیشگیری از آن برمی‌آید و واکسن می‌زند و بدین ترتیب، خود را در برابر آن بیماری بیمه می‌کند. در برابر احتمال دادن رخدادی چون آتش‌سوزی و زلزله نیز انسان بی‌اعتنا نمی‌ماند؛ به‌ویژه وقتی متحمل مهم باشد، تمهیدات لازم را برای پیشگیری از زیان‌های مادی و جانی آن رخدادها انجام می‌دهد. احتمال بدفرجامی آخرت نیز انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند و دلش را با ترس و اندوه قرین می‌سازد. از سوی دیگر، او را وامی‌دارد که مراقب رفتارش باشد و بیش‌ازپیش به انجام وظایف و تکالیفش مبادرت ورزد.

عذاب حرمان از گفت‌وگو با خدا

البته نگرانی و ترس افراد مؤمن و صالح، تنها به ترس از عذاب جهنم منحصر نیست. برای کسانی که به عالی‌ترین مدارج تعالی و کمال دست یافته‌اند، مهم‌تر و والاتر از ترس عذاب جهنم، ترس از حرمان لقای الهی در قیامت است. برای این دسته که طعم و لذت انس با خداوند را چشیده‌اند و از بارقه‌های محبت او بهره‌مند شده‌اند، بالاترین عذاب، قهر خداوند، و محروم شدن آنان از سخن گفتن با خداست. آنان می‌ترسند نکند عنایت و محبت خداوند به آنها قطع شود و او با ایشان سخن نگوید؛ زیرا می‌دانند خداوند با بندگان عاصی و نافرمان سخن نمی‌گوید و حرمان از گفت‌وگو با او برای آنان بالاترین عذاب به‌شمار می‌آید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره: ۱۷۴)؛ همانا کسانی که آنچه را خدا از کتاب فرو فرستاده پنهان می‌کنند و آن را به بهای اندک می‌فروشند،

و سرنوشت خویش بپردازد، بیشتر از فرجام رفتار خود و گرفتار شدن به عذاب الهی می‌ترسد و ترس از خدا و عذاب الهی دغدغه اصلی و همیشگی‌اش خواهد بود.

یکی از علما و شخصیت‌های برجسته حوزوی که بیش از هشتاد سال دارد، پس از شصت سال خدمت صادقانه و خالصانه به تشیع و روحانیت در موقعیت‌های گوناگون و حساس، به من گفت: من نگرانم که وقتی مردم مرا به کجا می‌برند، برخی دغدغه آخرت و مرگ ندارند و نگران عاقبت خویش نیستند. حتی وقتی در مجلسی از قبر و قیامت سخن به میان می‌آید، گوش نمی‌دهند و فکر کردن و سخن گفتن درباره مرگ و تنگی و فشار قبر، آنها را می‌آزارد. در برابر، برخی تعمد دارند که پیوسته نگرانی از مرگ و عالم قبر و قیامت را برای خود برجسته کنند؛ تا آنجا که امام سجاد علیه السلام، که سرآمد عابدان و زاهدان بود و با زندگی معصومانه خود عالی‌ترین قله‌های کمال و تعالی را فتح کرد، می‌فرماید: «أَبُكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبُكِي لِطُلْمَةِ قَبْرِي أَبُكِي لِضَيْقِ لَحْدِي أَبُكِي لِإِسْوَإِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ إِيَّايَ أَبُكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَى ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَأُخْرَى عَنْ شِمَالِي» (قمی، ۱۳۷۰، دعای ابو حمزه شمالی)؛ می‌گیرم از هنگام جان دادن و خارج شدن روح از بدنم؛ می‌گیرم از تاریکی قبر؛ می‌گیرم از تنگی لحدم؛ می‌گیرم از پرسش نکیر و منکر از من؛ می‌گیرم از هنگامی که برهنه و خوار و ذلیل از قبر بیرون می‌آیم و بار سنگین اعمالم را بر پشت گرفته‌ام و گاهی به طرف راست خود می‌نگرم و گاهی به طرف چپم.

ترس؛ عامل حرکت و کوشش

روشن شد که خوف از خدا و آخرت، ناشی از پوچ و بی‌هدف ندانستن زندگی و بی‌حساب و کتاب ندانستن رفتار انسان است. وقتی انسان بر این باور بود که مقصد و هدف، زندگی آخرت است و فرجام رفتار در آخرت رقم می‌خورد، برای سرنوشت و فرجام خود نگران می‌شود. حتی اگر یقین نداشته باشد که به عذاب جهنم گرفتار می‌شود و احتمال بدهد که

با معبود و تماشای تجلیات الهی از هر عذابی سخت تر است. به همین دلیل، از سویدای دل می نالد و می گوید: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أُصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ وَهَبْنِي يَا إِلَهِي صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أُصْبِرُ عَنِ النَّظْرِ إِلَيَّ كِرَامَتِكَ» (قمی، ۱۳۷۰، دعای کمیل)؛ ای خدا و سرور و مولا و پروردگار من، گیرم که بر آتش عذاب تو صبر کنم، چگونه بر دوری ات می توانم بردبار باشم؟ خدای من، گیرم بر حرارت آتشت شکیبا گردم، چگونه می توانم بر چشم پوشیدن از لطف و کرامتت بردباری کنم.

منابع

- حکیمی، محمدرضا و دیگران، ۱۳۸۰، *الحیة*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- دیلمی، حسن، ۱۴۱۲ق، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، شریف رضی.
- قمی، شیخ عباس، ۱۳۷۰، *مفاتیح الجنان*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، *بحار الانوار*، تهران، المكتبة الاسلامیه.

اینان در شکم های خویش جز آتش نمی خورند و خداوند روز رستاخیز با آنان سخن نمی گوید و پاکشان نمی سازد، و آنان را عذابی است دردناک.

کسی که تلخی و عذاب قهر مادر را چشیده باشد و بداند که قهر مادر و سخن نگفتن او با فرزند، از هر شکنجه و عذابی برای کودک سخت تر است و نیز لذت انس با خداوند را چشیده باشد، نیک می داند که حرمان از گفت و گوی خداوند در قیامت، از آتش جهنم سوزنده تر است. بنده پیوسته به لقای محبوب، عذاب جهنم را تاب می آورد، اما نمی تواند حرمان از نگاه محبت آمیز خداوند و سخن محبوب و معبود را تحمل کند. از این رو، خداوند سخن نگفتن با معصیت کاران در قیامت را بالاترین عذاب خود معرفی می کند و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران: ۷۷)؛ کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای اندک دادوستد می کنند، در آخرت بهره ای ندارند و خدا در روز رستاخیز با آنان سخن نگوید و به آنها ننگرد و [از آلودگی گناهان] پاکشان نسازد، و ایشان را عذابی است دردناک.

در فرهنگ ما، وقتی کسی می خواهد سگی را از خود براند با گفتن «چخ» آن را از خود دور می سازد. عرب با گفتن «إِحْسًا» سگ را از خود می راند. خداوند نیز برای تحقیر اهل جهنم و قطع سخن آنان و اصرارشان بر بخشایش و رهایی از عذاب جهنم، این تعبیر اهانت آمیز را به کار می برد و می فرماید: «قَالَ احْسُتُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ» (مؤمنون: ۱۰۸)؛ [خدای] گوید: در آن [دوزخ] گم شوید و با من سخن مگویید.

برای کسی که طعم انس با خداوند را نچشیده، درک عذاب حرمان از انس با خدا و لقای الهی در دنیا دشوار است، اما کسی که شراب محبت الهی را نوشیده و قلب خویش را جایگاه جلوه های رحمانی انس با معبود ساخته است و برای لحظه لقای الهی و دریافت تجلیات انوار الهی در قیامت و انس با معشوق خویش لحظه شماری می کند، حرمان از انس